

کتاب «دوستان پیامبر و علی»

بلال

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق متن با سند: اولویت ۲

اسناد و مدارک متون

الاكتفاء، الكلاعي، ج ۱، ص: ۱۹۴

فكان بلال بن رباح و هو ابن حمامة لبعض بني جمح «۲» مولدا من مولديهم، و كان صادق الإسلام طاهر القلب، فكان أمية بن خلف يخرج به إذا حميت الظهيرة فيطرحه على ظهره في بطحاء مكة، ثم يأمر بالصخرة العظيمة فتوضع على صدره، ثم يقول له: لا تزال هكذا حتى تموت أو تكفر بمحمد و تعبد اللات و العزى فيقول و هو في ذلك البلاء: أحد أحد. بلال بن رباح بن حمامه (نام مادرش حمامه بود) كه «أمية بن خلف جمحي» او را در گرمای شدید نیمروز در بطحای مکه به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به او می گفت: باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عزی» را پرستش کنی، و او در زیر شکنجه همچنان «أحد أحد» می گفت.

من لا يحضره الفقيه / ج ۱ / ۲۹۷ / باب الأذان و الإقامة و ثواب المؤذنين

رَوَى أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّنَ بِلَالٌ مِنَ الْأَذَانِ وَقَالَ لَا أُؤَذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ فَاطِمَةَ عَاقَلَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَ مُؤَذِّنِ أَبِي ع بِالْأَذَانِ فَبَلَغَ ذَلِكَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ذَكَرَتْ أَبَاهَا ع وَابَاهُ فَلَمْ تَتِمَّا لَكَ مِنَ الْبُكَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ شَهَقَتْ فَاطِمَةُ ع شَهَقَةً وَسَقَطَتْ لَوَجْهِهَا وَغَشِيَ عَلَيْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ أَمْسِكْ يَا بِلَالُ - فَقَدْ فَارَقَتْ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا وَظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَعَ أَذَانَهُ وَ لَمْ يَتِمَّ فَافَاقَتْ فَاطِمَةُ ع - وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يَتِمَّ الْأَذَانَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَقَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْكَ مِمَّا تُنْزِلِينَهُ بِنَفْسِكَ إِذَا سَمِعْتَ صَوْتِي بِالْأَذَانِ فَأَعَفْتُهُ عَنْ ذَلِكَ.

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بلال دیگر اذان نگفت: تا اینکه روزی حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود:

من میل دارم صدای اذان بلال را بشنوم.

پس بلال را حاضر کردند و او مشغول اذان گفتن شد. بلال گفت: «اللّٰه اکبر».

حضرت زهرا سلام الله عليها به یاد پدرش افتاد و شروع به گریستن کرد. چون بلال گفت:

«اشهد ان محمدا رسول الله» حضرت فاطمه سلام الله عليها فریاد بلندی کشید و بیهوش شد.

اطرافیان فریاد زدند: ای بلال! دست از اذان گفتن بردار که دختر رسول الله از دنیا رفت.

پس از لحظاتی چند، حضرت زهرا سلام الله عليها به هوش آمد و به بلال فرمود: ادامه بده.

بلال گفت: مرا معاف دار، ای دخت رسول الله! چون می‌ترسم با صدای اذان من، روح از تن مبارکت بیرون رود. پس آن

حضرت بلال را معاف کرد- و آن اذان ناتمام ماند-^۱.

السيرة الحلبية، أبو الفرج الحلبي ج ١ ٤٢٢ باب: استخفائه صلى الله عليه وسلم وأصحابه في دار الأرقم بن أبي الأرقم
رضي الله تعالى عنهما ودعائه صلى الله عليه وسلم إلى الإسلام جهرةً وكلام قریش لأبي طالب في أن يخلي بينهما وبينه، و
ما لقي هو وأصحابه من الأذى وإسلام عمه حمزة رضي الله تعالى عنه ص : ٤٠٢

و عن ابن إسحاق أن أمية بن خلف كان يخرج بلالا إذا حميت الظهيرة بعد أن يجيئه و يعطشه يوما و ليلة فيطرحه على ظهره
في الرمضاء أي الرمل إذا اشتدت حرارته لو وضعت عليه قطعة لحم لنضجت، ثم يأمر بالصخرة العظيمة فتوضع على صدره، ثم
يقول له لا تزال هكذا، حتى تموت أو تكفر بمحمد و تعبد اللات و العزى، فيقول أحد أحد: أي أنا لا أشرك بالله شيئا، أنا كافر
بالات و العزى.

أي و قيل كان بلال مولدا من مولدى مكة، و كان لعبد الله بن جدعان التيمي و كان من جملة مائة مملوك مولدة له، فلما بعث
الله تعالى نبيه صلى الله عليه وسلم أمر بهم فأخرجوا من مكة: أي خوف إسلامهم، فأخرجوا إلّا بلالا فإنه كان يرعى غنمه،
فأسلم بلال و كتم إسلامه فسلح بلال يوما على الأصنام التي حول الكعبة.

^۱ حديث ٩٠٧، ج ١، ص ٢٩٧.

و يقال إنه صار يبصق عليها و يقول خاب و خسر من عبدك، فشعرت به قریش فشكوه إلى عبد الله و قالوا له أ صبوت؟ قال و مثلى يقال له هذا، فقالوا له إن أسودك صنع كذا و كذا فأعطاهم مائة من الإبل ينحرونها للأصنام و مكنهم من تعذيب بلال، فكانوا يعذبونه بما تقدم، أى و يجوز أن يكون ابن جدعان بعد ذلك ملكه لأمية بن خلف.

فلا يخالفه ما تقدم من أن أمية بن خلف كان يتولى تعذيبه، و ما يأتى من أنا أبا بكر رضى الله عنه اشتراه منه. و يقال إنه صلى الله عليه و سلم مر عليه و هو يعذب فقال سينجيك أحد أحد.

روزی بلال کنار کعبه آمد. قریشیان پشت کعبه نشسته بودند و بلال در عین مراعات احتیاط، آنان را ندید. وی نزد بت ها رفت و آنجا را خلوت دید. آن ها را خوب تماشا کرد و با خود گفت: «شگفتا از مردم بدبختی که این مجسمه های بی روح را می پرستند که از آنها کاری ساخته نیست». سپس با ناراحتی به روی بت ها آب دهان انداخت و با صدای بلند گفت: خاب و خسر من عبدك؛ «به راستی پرستش کنندگان شما در میان ضرر و زیان اند». مشرکان که رفتار بلال را با بت ها دیده بودند، همگی به سوی بلال حمله کردند. بلال همین که ماجرا را فهمید، گریخت و در خانه ی اربابش، «عبدالله بن جدعان» (۳) پنهان شد. مشرکان خود را به در خانه ی عبدالله بن جدعان رسانیدند و وی را از جسارت غلامش به بت ها آگاه ساختند.

عبدالله بن جدعان گفت: «اگر من چنین دستوری به او داده باشم، بر گردن من است که یک صد شتر در برابر لات و عزی (۴) قربانی کنم». او به ابوجهل و امیه بن خلف گفت: «بلال در اختیار شماست. آنچه می خواهید درباره اش انجام دهید». آنان نیز بلال را گرفتند و کشان کشان به سوی بیابان بردند. سپس وی را برهنه کردند و روی ریگ های داغ و سوزان بیابان مکه خواباندند. تخته سنگی بزرگ را روی سینه اش نهادند و به او گفتند: «به محمد(ص) کافر شو!» اما بلال با کمال استقامت و بردباری پاسخ می داد: ان لسانی ما يحسنه(۵)؛ «زبان من یارای گفتن آن را ندارد».

بلال از نخستین گروندگان به اسلام و اظهارکنندگان آن بود. [۱۳۳][۱۳۴][۱۳۵][۱۳۶] او با آب دهان انداختن به بت های کعبه و بیزاری جستن از آن ها، خشم مشرکان را برانگیخت. [۱۳۷] به همین سبب، امیه بن خلف او را بر ریگ های سوزان مکه شکنجه کرد و تخته سنگی بزرگ بر سینه اش گذاشت تا به خدای یکتا کفر ورزد. [۱۳۸][۱۳۹] دیگر مشرکان نیز او را با بازوان بسته و طنابی از لیف خرما بر گردن، بازیچه دست کودکان می کردند [۱۴۰][۱۴۱]، اما بلال به جای کفورزی و

بازگشت از یکتاپرستی، فریاد «احد، احد» سر می داد. [۱۴۲][۱۴۳] عمرو بن عاص پایداری وی را تایید کرده [۱۴۴] و عمار یاسر استقامتش را ستوده است. [۱۴۵][۱۴۶]

۱۳۳. ↑ ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۲۳۳.
۱۳۴. ↑ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به کوشش زکار و زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۸۴.
۱۳۵. ↑ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به کوشش زکار و زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۳۶. ↑ ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب، به کوشش البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۸۶۴ .
۱۳۷. ↑ ابن عساکر، ابوالقاسم، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش علی شیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۴۳۶ .
۱۳۸. ↑ ابن هشام، السیره النبویه، به کوشش محمد محیی الدین، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۳۱۸.
۱۳۹. ↑ ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۲۳۲.
۱۴۰. ↑ ابن اثیر، علی، اسد الغابه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴۵ .
۱۴۱. ↑ سیدمحسن، امین، اعیان الشیعه، به کوشش حسن الامین، بیروت، دار التعارف، ج ۳، ص ۶۰۵ .
۱۴۲. ↑ ابن هشام، السیره النبویه، به کوشش محمد محیی الدین، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۳۱۸.
۱۴۳. ↑ ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۲۳۲.
۱۴۴. ↑ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به کوشش زکار و زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۴۵. ↑ ابن عساکر، ابوالقاسم، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش علی شیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۴۴۰ .
۱۴۶. ↑ سیدمحسن، امین، اعیان الشیعه، به کوشش حسن الامین، بیروت، دار التعارف، ج ۳، ص ۶۰۴ .

فروغ ابدیت، جعفر سبحانی ۴۹۵ امیه بن خلف کشته می شود ص : ۴۹۵

امیه بن خلف کشته می شود

امیه بن خلف و پسرش را «عبد الرحمن عوف» دست گیر کرده بود. از آنجا که میان او و عبد الرحمن، رشته دوستی برقرار بود، عبد الرحمن می خواست آن ها را زنده از میدان جنگ بیرون ببرد تا جزء اسیران محسوب شوند.

بلال حبشی در گذشته غلام امیه بود. از آنجا که بلال در دوران بردگی مسلمان شده، امیه وی را شکنجه کرده بود. او بلال را در روزهای داغ روی ریگ های تفتیده می خوابانید و سنگ بزرگی روی سینه اش می گذاشت تا او را از آیین یکتاپرستی بازگرداند. با این وضع، بلال در همان حال می گفت: «احد، احد». غلام حبشی با این شکنجه ها به سر می برد تا اینکه یکی از مسلمانان او را خرید و آزاد کرد.

در جنگ بدر، چشم بلال به امیه افتاد. دید عبد الرحمن از امیه طرف داری می کند، در میان مسلمانان فریاد کشید:

ای یاران خدا! «امیه» از سران کفر است، «۱» نباید او را زنده گذاشت. مسلمانان از هر طرف وی را احاطه کردند و به زندگی او و پسرش خاتمه دادند.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۵، ص: ۲۵۵

و صاحب کشاف و سایر مفسران از حضرت امیر علیه السلام و از عمر روایت کرده اند که: این آیه در شأن دو فاجرترین قریش نازل شد که فرزندان امیه اند و فرزندان مغیره، اما بنی امیه پس مهلت یافتند تا وقتی که مقدر شده است برای فنای ایشان، و اما بنو مغیره پس کفایت شر ایشان شد در جنگ بدر- زیرا که ابو جهل و خویشان او در روز بدر کشته شدند- و این حدیث را عیاشی و دیگران نیز به سندهای بسیار روایت کرده اند.

خواب دیدن - بلال

بلال حبشی اولین اذان گوی اسلام، پس از رحلت رسول خداص بخاطر جریانات سیاسی وحفظ دین خود به شام رفت و در آنجا سکونت نمود.

/بهجه الامال فی شرح زبده المقال ج ۲ ص ۴۲۳.

در روایات آمده اودر شام، شبی در خواب، رسول خداص را دید که به او فرمودای بلال این بی مهری چیست؟ که از تو میبینم که مارا زیارت نمیکنی؟ وقتی بلال، از خواب بیدار شد، بسیار غمگین گردید، هماندم تصمیم گرفت به مدینه برای زیارت قبر رسول خداص برود، به سوی مدینه رهسپار شد و کنار قبر پیامبرص رسید و گریه جانکاه کرد، واشک بسیار ریخت، حسن وحسین علیهما السلام نزد او آمدند، بلال تا آنهارا دید، آنها را بوسید و در آغوش گرفت.

امام حسن وامام حسین ع از او خواستند در سحر اول وقت نماز صبح، مثل زمان پیامبرص اذان بگویند، او پذیرفت، وقتی که سحر شد، پشت بام رفت، همین که صدرا بلند کرد و گفت الله اکبر الله اکبر، مردم مدینه بیاد زمان پیامبرص صدابه گریه وضجه بلند کردند، همینکه گفت اشهدان لا اله الا الله شیون وناله مردم، زیاد تر شد، و وقتی که گفت اشهدان محمدا رسول الله زنهار خانه های بیرون آمدند، با سوز و گداز عجیبی گریه میکردند، و مدینه در تاریخ خود چنین روزی را که آنقدر گریه وضجه کنند بیاد ندارد.